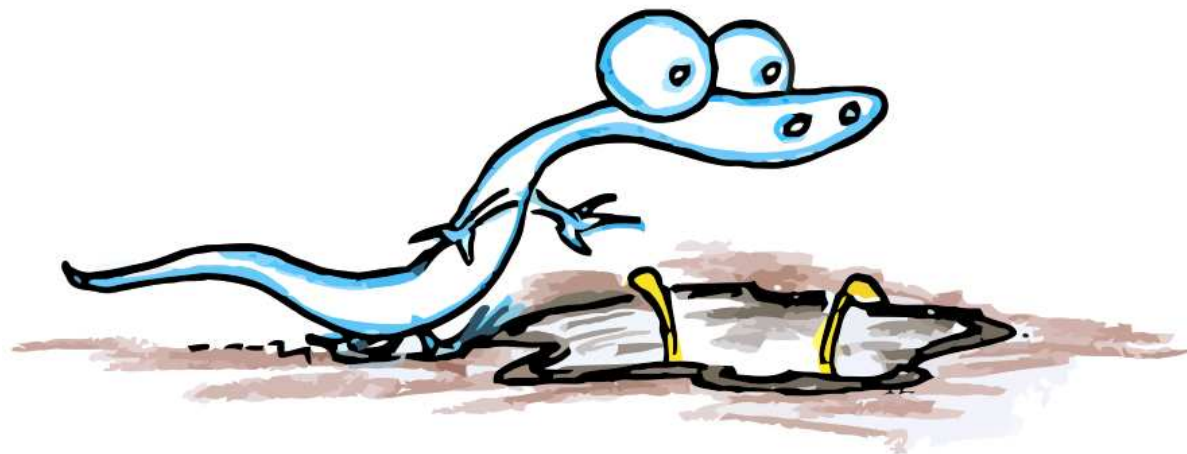


# تمساح های نا مرئی. نویسنده: آقای هایس رابرتز

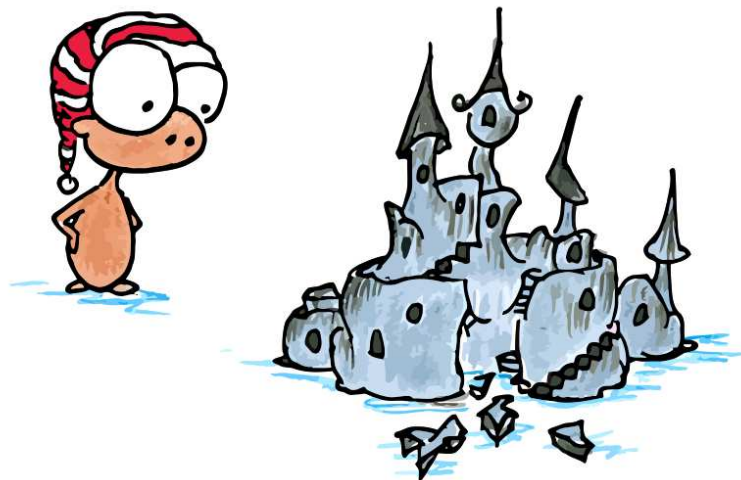


ترجمه: مسعود نصیری ابریشم چی

تقديم به برادران مو قرمز



یک روز صبح میمون کوچولوئی به نام ساری از خواب بیدار شد و متوجه شد که برایش یک مشکلی پیش اومده .



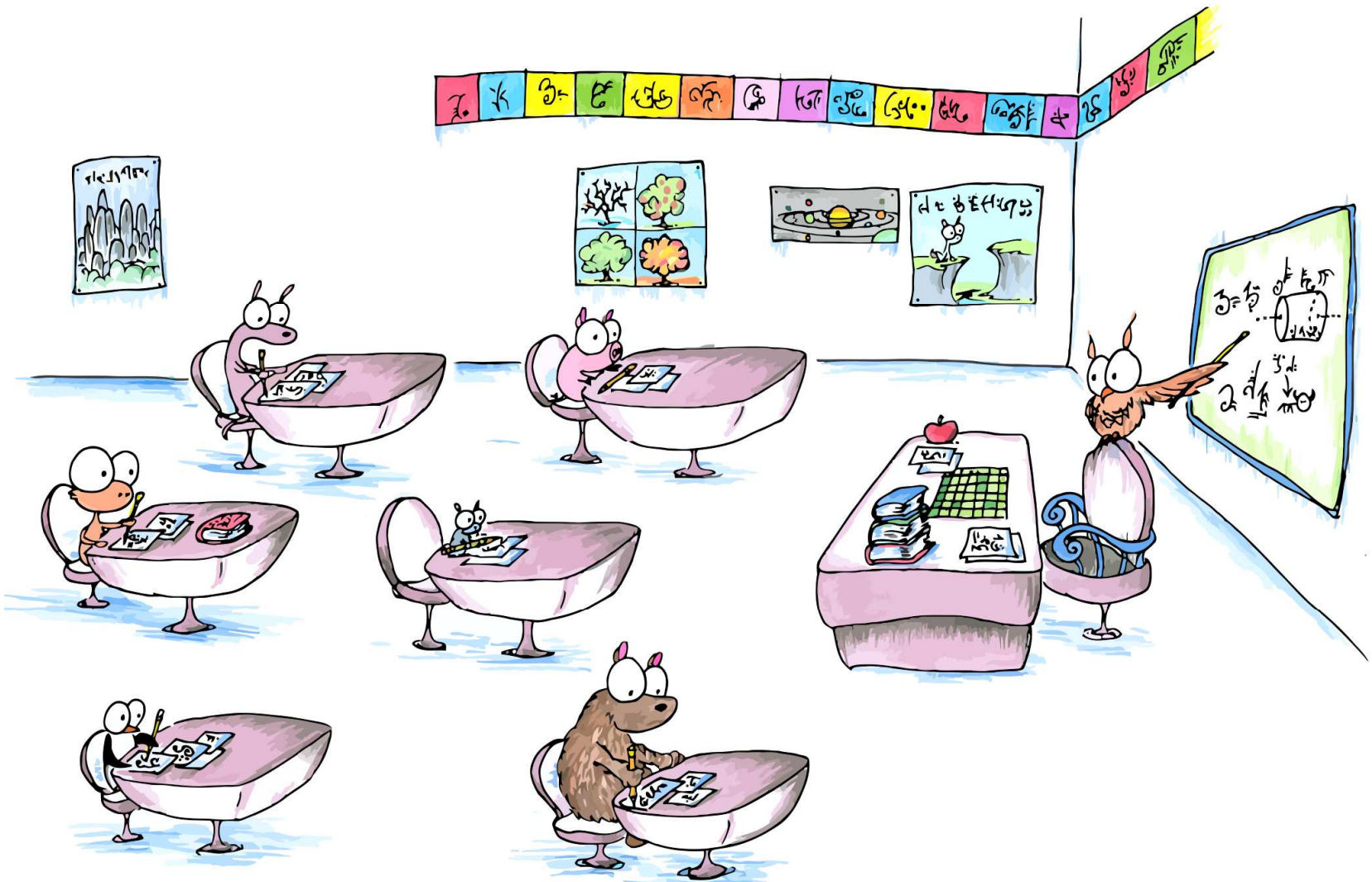
اون از توی تخت خوابش بیرون پرید و دید که اولاً پل قلعه عزیزش  
شب گذشته شکسته شده و اون تا ابد برای درست کردنش باید وقت  
صرف کنه .



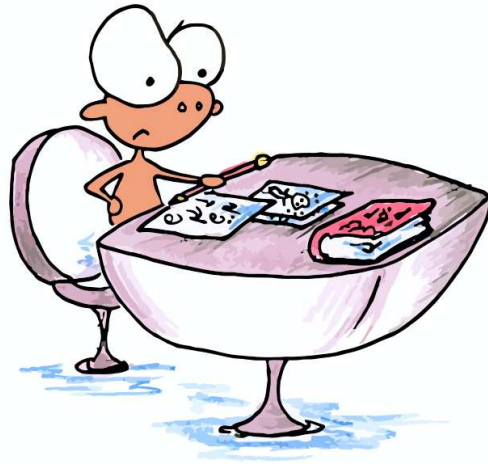
دوم اینکه متوجه شد اسباب بازیهایش روی تمامی پله ها پخش و پلا شدند . پای ساری از روی یکی از اون اسباب بازیها سر خورد و افتاد . ساری باید همه اونها رو از سر راه بر می داشت .



سوم اینکه اون نتونست با شتر کوچولوی خودش به مدرسه بره .  
چون همه گله از هم جدا شده بودن . اون مجبور شد همه شترها رو  
در یک جا جمعشون کنه تا آروم بشن و دست از خوردن تکالیف  
مدرسش بردارن . ساری این کار رو شش مرتبه انجام داد .

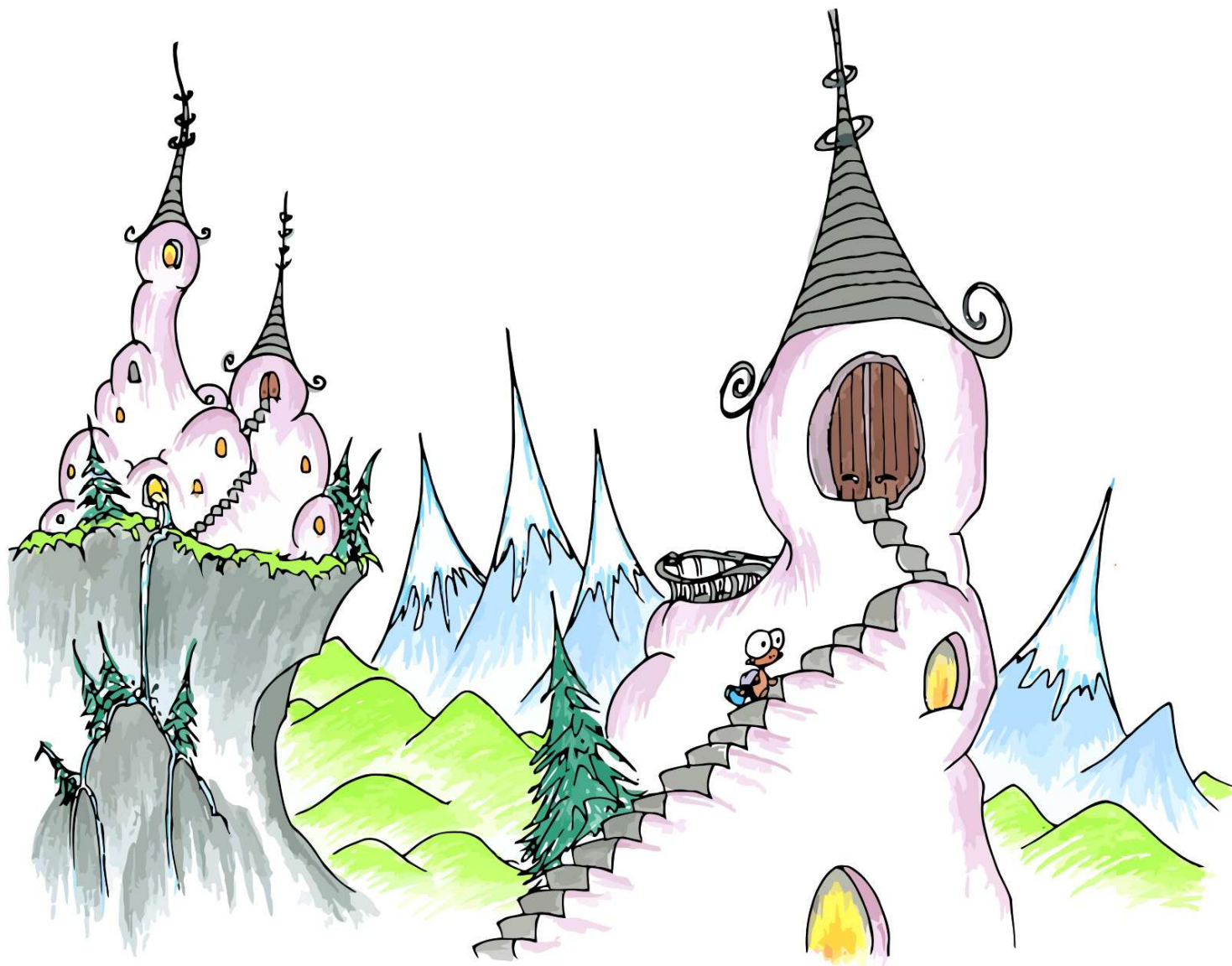


اون خیلی دیرش شد و تقریبا تمام کلاس مورد علاقتش  
یعنی جبر 2 رو از دست داد و تکالیفش پر بود از جای دندون  
و پای شترها



دیگه کافیہ .

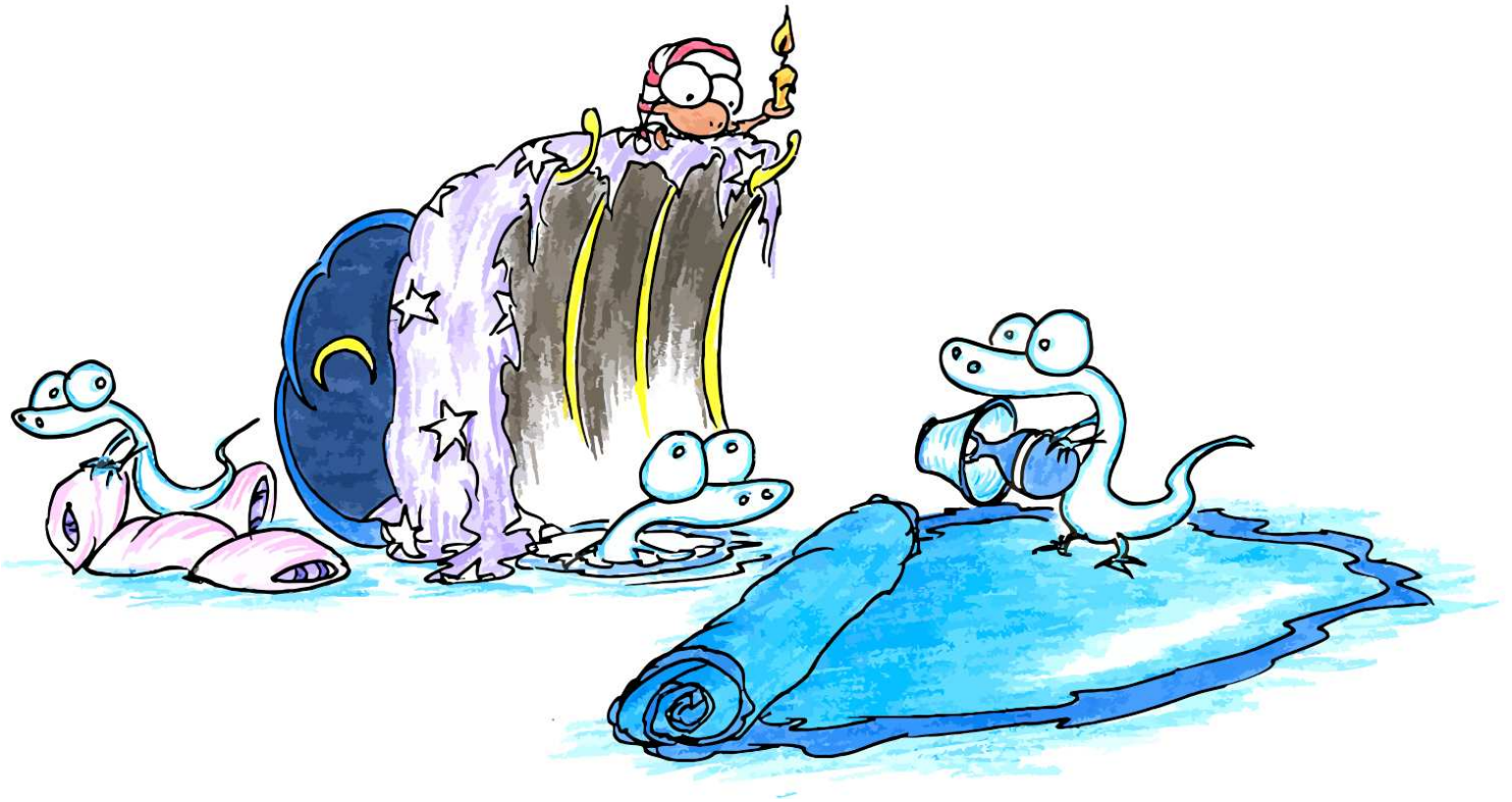




امشب ساری به این ماجرا پایان خواهد داد .



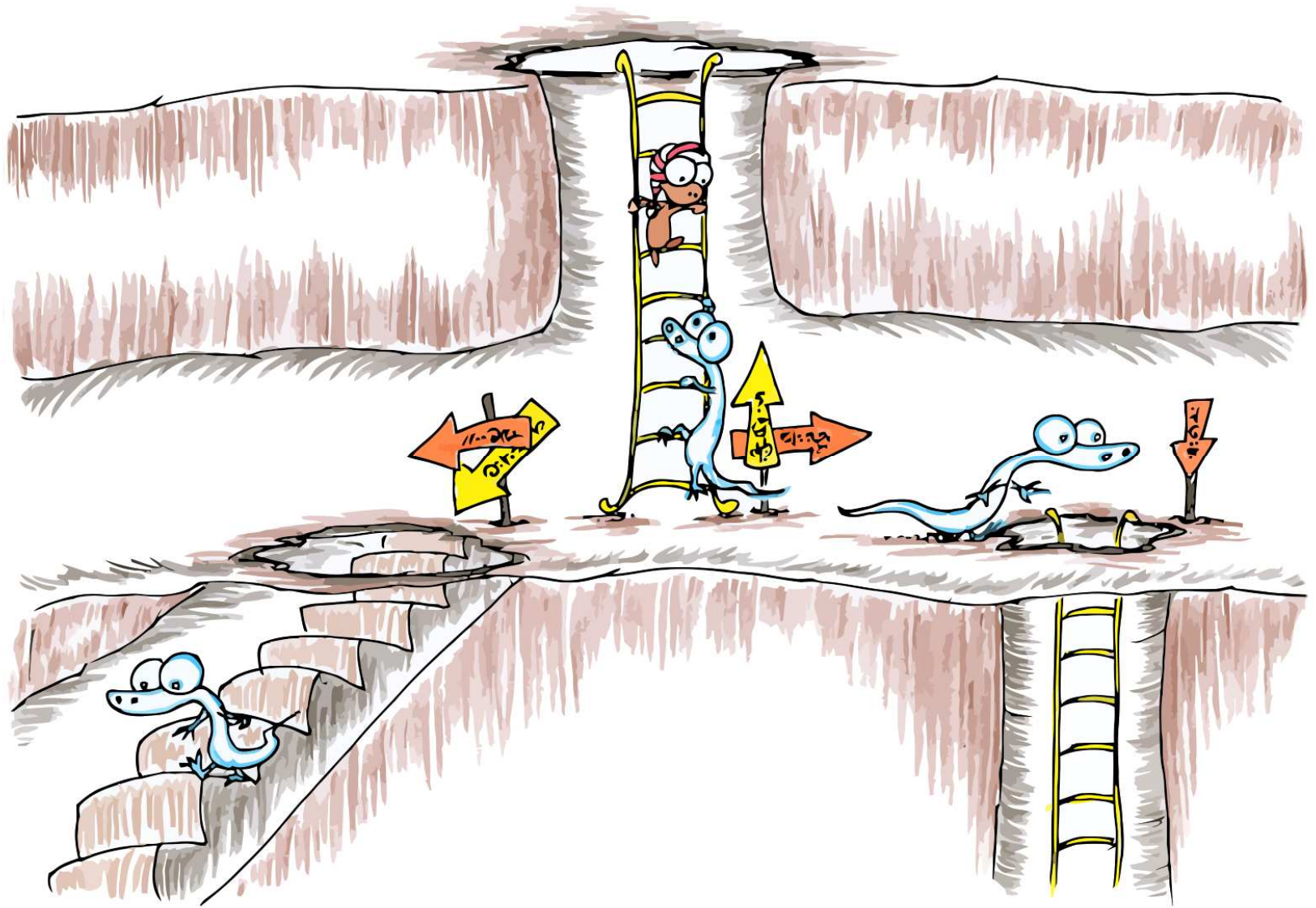
اون شب ساری اونقدر بیدار موند که بالاخره از زیر تخت خوابش صدای  
تکون خوردن چندتا دم دراز رو شنید .



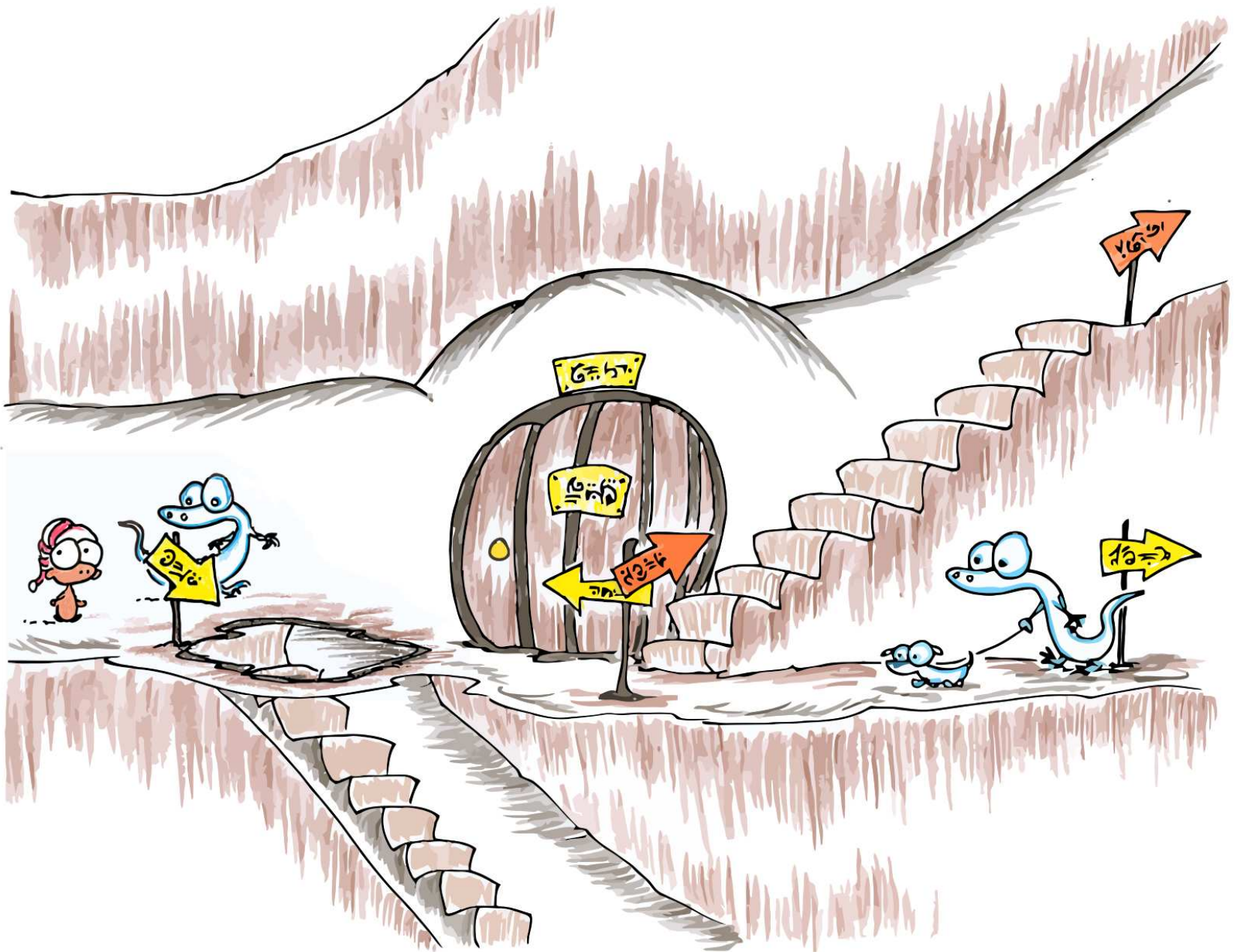
اون یکدفعه تختش رو از جا بلند کرد و دید که اطاقش پر شده از تمساحهای نامرئی . ساری با تعجب پرسید : " اینجا چه خبره؟ "



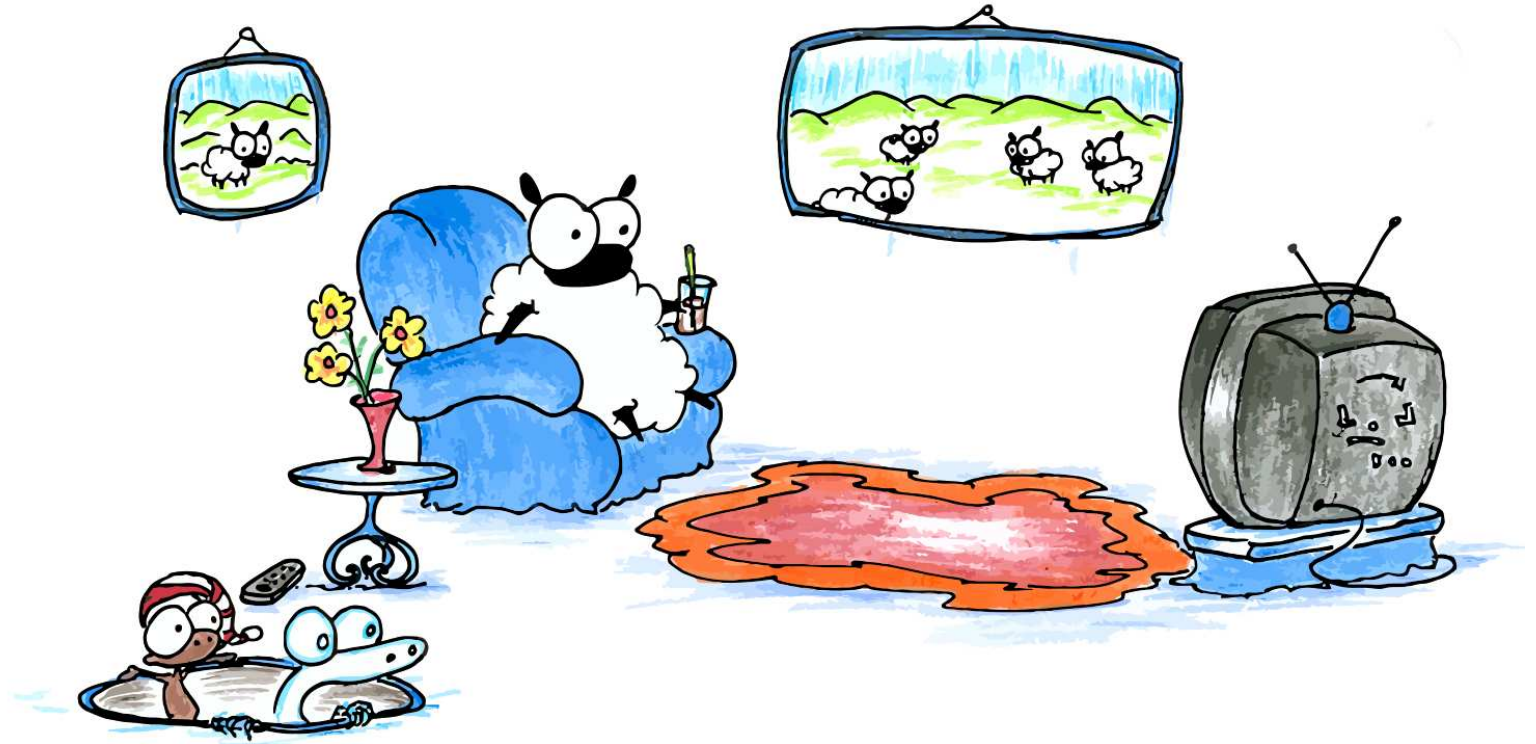
یکی از تمساحها توضیح داد : "ساری ما تمساحهای نامرئی هستیم  
و با همه همین کار رو میکنیم . ما فقط سعی میکنیم به همه کمک  
کنیم . بگذار تا نشونت بدم ."



به این ترتیب ساری بدنبال تمساح به درون مخفیگاه  
تمساحها رفت .



همینطور که با هم راه می رفتن ، تمساح توضیح داد : " حالا خواهی دید که ما به روشهای مختلفی برای همه در دسر درست میکنیم "



توی این خونه من کنترل تلویزیون رو مخفی میکنم و این گوسفند  
پشمالو برای پیدا کردنش باید یک هفته تمام خورش رو بگرده .



و در این خونه ما پودر کیک شکلاتی رو بر میداریم و به جای اون کلم  
بروکلی تازه میگذاریم .

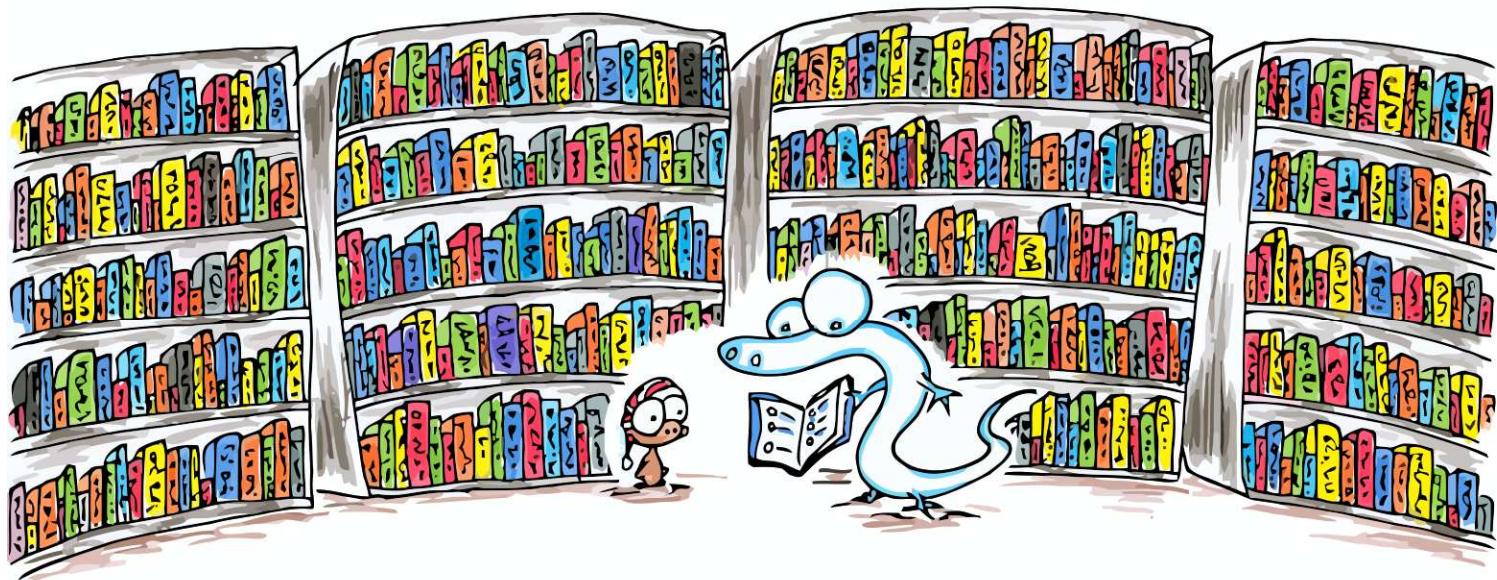




و در اینجا اونقدر برای این اسب آبی آواز میخونیم تا توی حمام خوابش  
ببره و همه بدنش مثل آلو پیر و چروک بشه .  
ساری گفت : "من اصلا نمی فهمم . برای چی شما این کارها رو می  
کنید ؟ برای چی ما باید کاری کنیم که همه چیز خراب بشه ؟ برای  
چی شما نمی تونین به جای این کارها همه چیز رو درست کنین ؟"



تمساح آهی کشید و گفت : "درسته ، به نکته خوبی اشاره کردی  
ولی اجازه بده یه چیزه دیگه ای رو به تو نشون بدم " و اونوقت ساری  
رو به اداره مرکزی تمساحهای نامرئی برد .



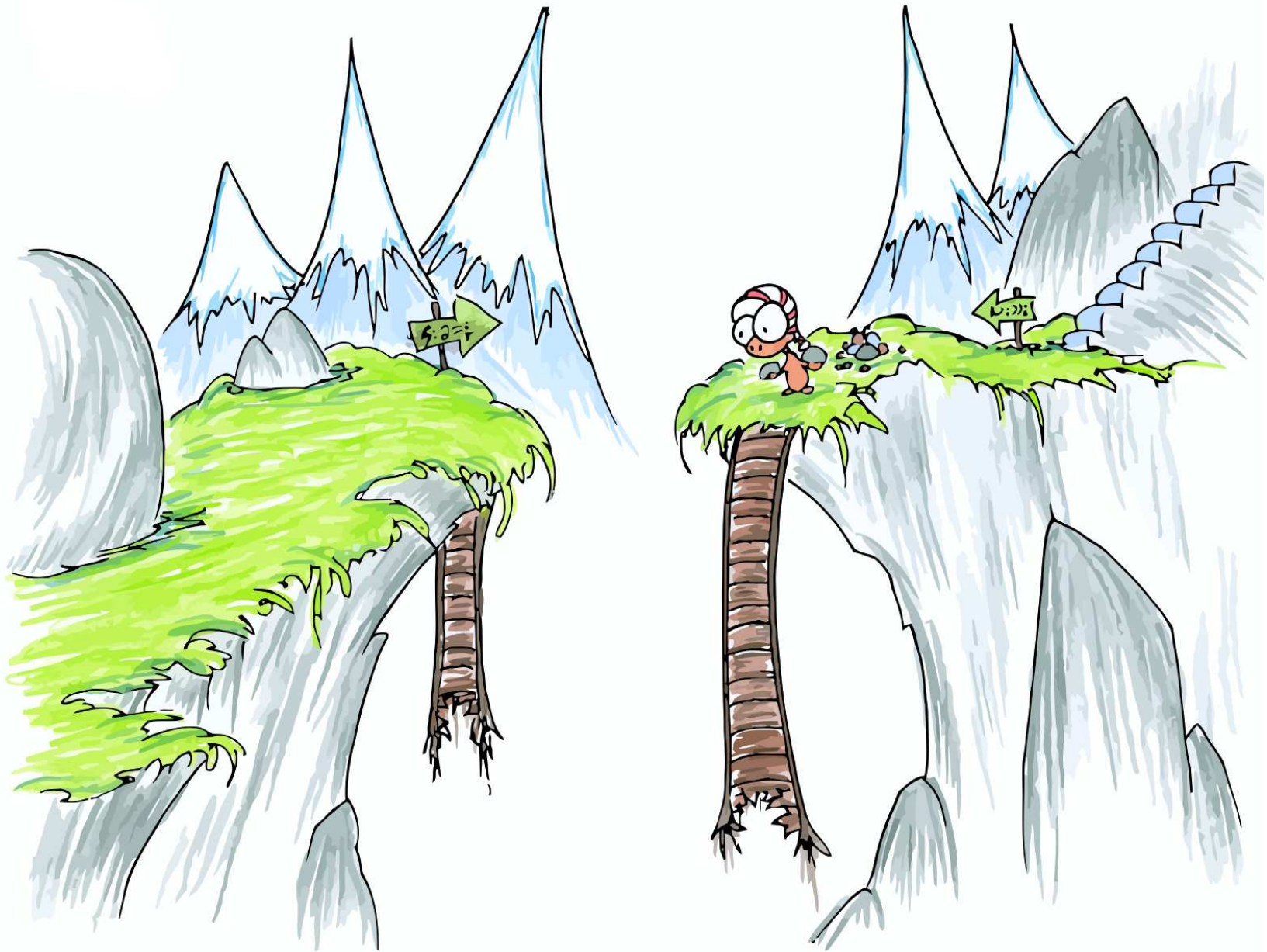
ساری این کتاب مربوط به توئه. چیزهایی که در این کتاب می بینی همه در دسرهایی هستن که ما برای تو درست کردیم . و تو دیگه برای همیشه یادگرفتی که چطوری اون مشکلات رو حل کنی . " اون کتاب خیلی بزرگ بود . تمساح مشتاقانه منتظر جواب ساری بود .



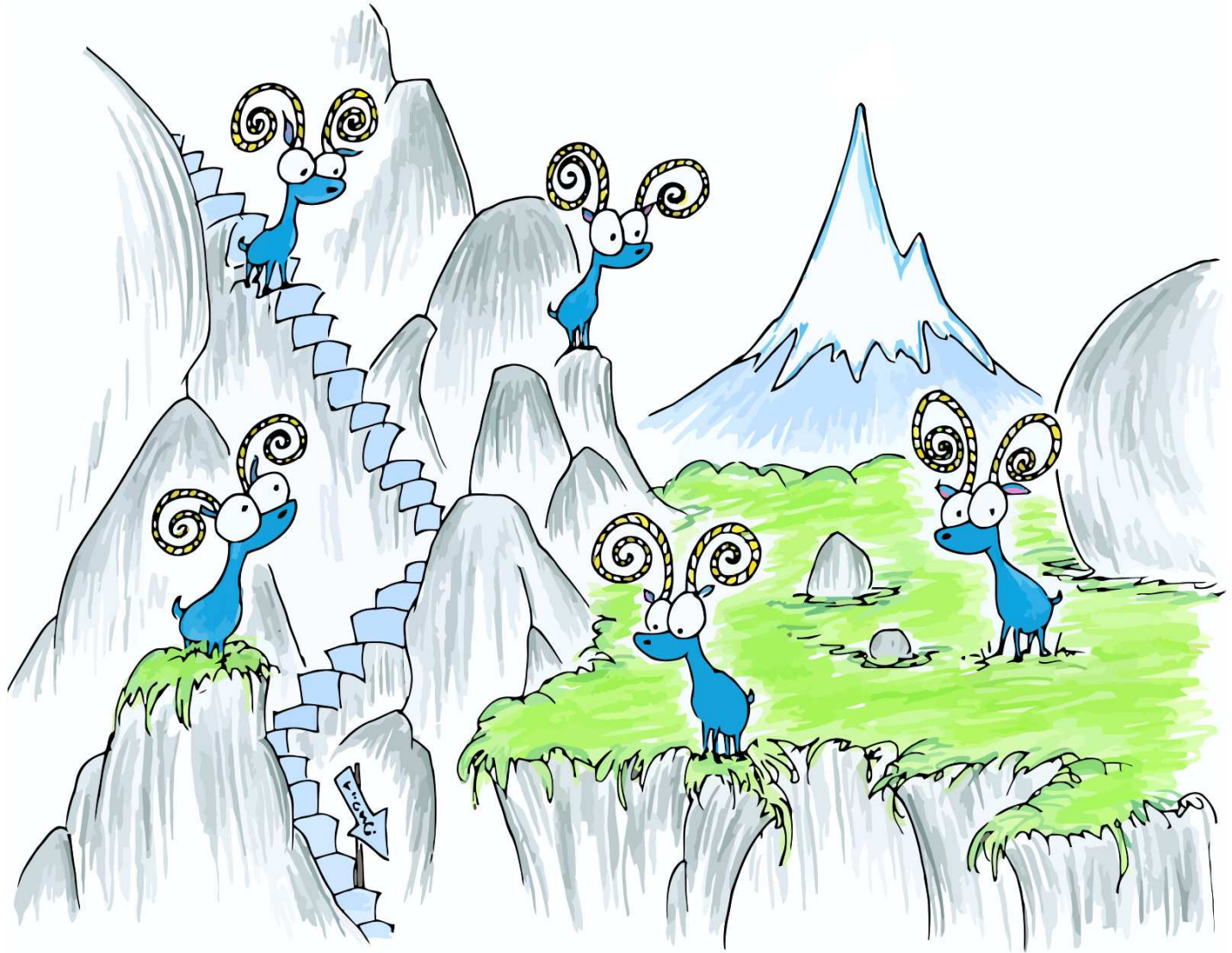
ساری با ناراحتی گفت : "نه ، اصلا" نمی فهمم . " و بعد مخفیگاه  
تمساحها رو ترک کرد تا به خونه برگرده و به تخت خوابش بره .  
"خداحافظ."



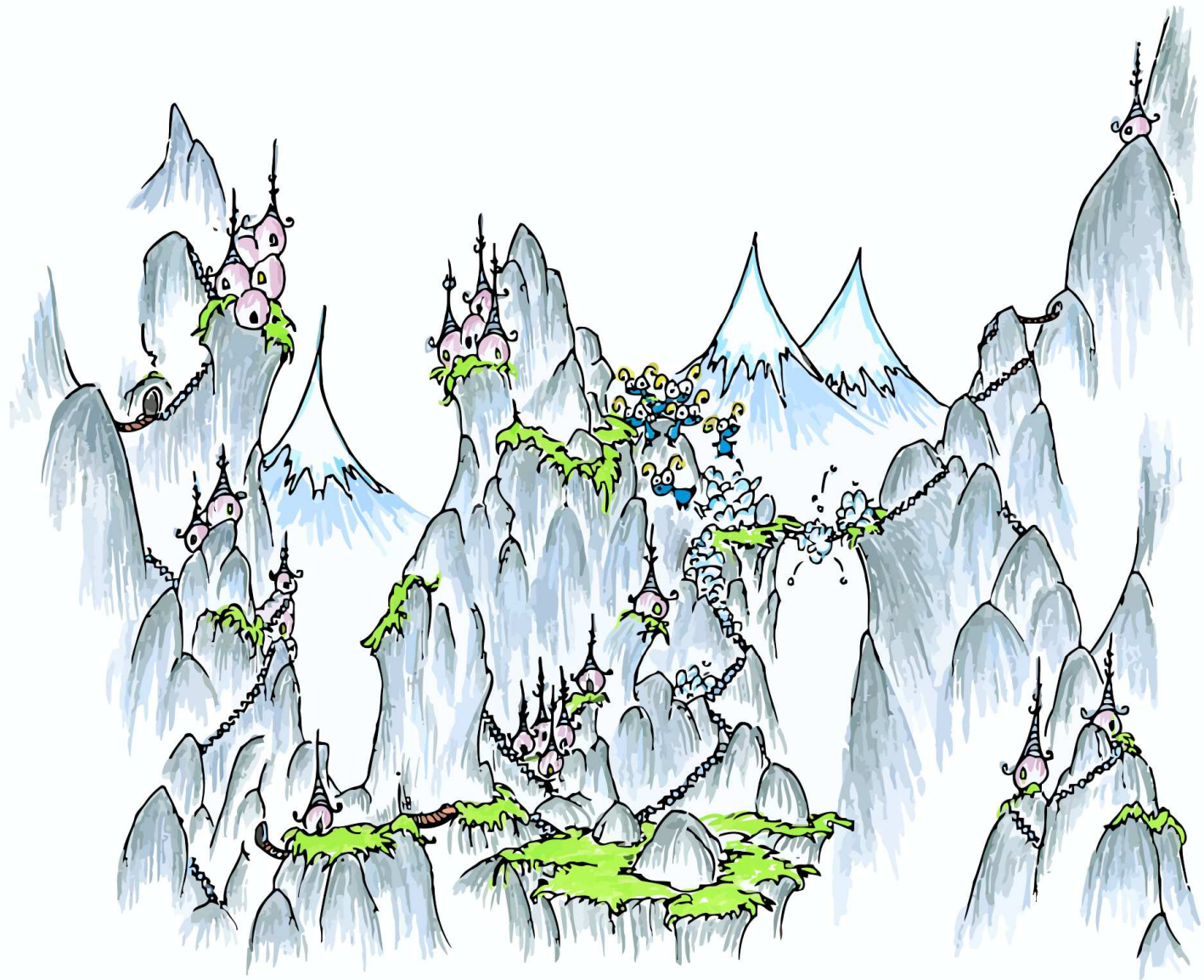
در راه برگشت به خونه ، پله ها پوشیده شده بودن از تکه های سنگ . ساری در حالی که راه میرفت در یک چشم بهم زدن همه اونا رو جمع کرد تا کسی زمین نخوره .



اون به یک پل رسید که شکسته شده بود .



و یک گله از بزهای آبی که همه ما می دونیم چقدر خطر ناکند ، مگر اینکه کسی بدون چطور باید گله رو در بالای یک کوه نوک تیز جمع کنه .



ساری حتی لازم نبود که فکر کنه . اون دقیقا می دونست که چکار باید بکنه . پل رو تعمیر کرد ، بزها رو یکجا جمع کرد و تکه های سنگ رو از وسط راه جمع کرد و در جای امنی گذاشت . و صحیح و سالم به تخت خوابش رفت . خیلی زود خوابش برد و رویای جبر 2 رو دید .





اون چطور همه این کارهارو کرد ؟ اگه شما هم خوش شانس باشین  
ممکنه تمساحهای نامرئی امشب پیش شما بیان و برای شما درد  
سر درست کنن .

پایان .



2010

[bluebison.net](http://bluebison.net)